بخش راجع به زنان: دختران آریانا

مجله شریفه«اریانا»چاپ کابل یک سلسله مقالات تحت‏ عنوان بالا راجع به شاعره‏ها و زنان نثرنویسی که در افغانستان نشو و نما یافته‏اند بقلم آقای عبد الرؤف بینوا انتشار میدهد که بسیار جالب‏توجه میباشد.ما ذیلا بعضی از آنها را اقتباس میکنیم.آقای بینوا اشعاری از میر شمس الدین‏ فقیر دهلوی در تعریف حسن و زیبائی مهستی شاعره معروف از یک تذکره خطی بنام‏ «ریاض الشعراء»که در دسترشان بوده نقل کرده‏اند و عینا درج مینمائیم:

در تعریف زیبائی مهستی

ز سر تا پای او حسن و لطافت‏ چنان پیدا که از آئینه صورت. قدش بگرفته از سرو چمن باج، رعونت را رسانیده بمعراج. ریاض دلبری را سرو موزون، قد خوبان به پیشش بید مجنون. خم گیسوی آن شیرین شمایل‏ کمندی بود بهر بستن دل. پریشان زلف بر طرف بناگوش: سحر با شام گردیده هم‏آغوش.

رباعیات مهستی

قصه چه کنم که اشتیاق تو چه کرد! با من دل پر زرق و نفاق تو چه کرد! چون زلف دراز تو شبی میباید تا با تو بگویم که فراق تو چه کرد!

\*\*\*

هر شب ز غمت تازه عذابی بینم! در دیده بجای خواب آبی بینم! وانگه که چو نرگش نوخوابم ببرد آشفته‏تر از زلف تو خوابی بینم!

\*\*\*

من عهد تو سخت سست میدانستم! بشکستن آن درست میدانستم! هر دشمنی ای دوست که با من کردی، آخر کردی،نخست میدانستم‏1!

\*\*\*

در دام غم تو خسته‏ای نیست چو من! وز جور تو دل شکسته‏ای نیست چو من! برخاستگان جور تو بسیارند! لیکن بوفا نشسته‏ای نیست چو من!

\*\*\* یکی دیگر از شاعره‏های افغانستان،یا دختران اریانا مهری هروی میباشد که نام او مهر النساء و در زمان شاهرخ میرزا در هرات میزیسته و همدم گوهرشاد (شاه خانم آنوقت)و میتوان گفت از معاصرین حافظ بوده است.

غزل مهری هروی

حل هر نکته که از پیر خرد مشگل بود، آزمودیم،بیک جرعهء می حاصل بود! گفتم از«مدرسه»پرسم سبب حرمت می، در هرکس که زدم بیخود و لایعقل بود! خواستم سوز دل خویش بگویم با شمع، داشت او خود بزبان آنچه مرا در دل بود. در چمن صبحدم از گریه و زاری دلم‏ لاله سوخته خون در دل و پا در گل بود.2 آنچه از بابل و هاروت روایت کردند سحر چشم تو بدیدم همه را شامل بود. دولتی بود تماشای رخت«مهری»را، حیف!صد حیف که این دولت مستعجل بود!

برای بهتر درک کردن لطافت الفاظ و معانی و حسن ترکیب غزل این زن غزلی‏ را که حافظ شیرازی در همین وزن و قافیه دارد نقل مینمائیم.با سنجش شعر این شاعره‏ که مانند طلای ساخته و پرداخته است با غزل استاد که در حکم زرناب میباشد،و خالص و خوب بیرون آمدن آن از محک،مقام شاعری مهری در نظر ما بالاتر و والاتر میشود.برای بهتر قیاس نمودن،ابیات هم‏قافیه را با حروف سیا چاپ میکنیم.(د.ا.)

(1)در جای دیگر دیدم که این رباعی بنام ابو الفرج رونی ضبط شده است.

(2)این بیت در تذکره ریاض شعرا چنین است:

دوش تا وقت سحر در چمن از گریه من‏ لاله دلشده خون در دل و پا در گل بود.

اینک غزل حافظ:

یاد باد آنگه سر کوی توام منزل بود! دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود! راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک‏ بر زبان بود مرا آنچه ترا در دل بود. دل چو از پیر خرد نقل معانی میکرد عشق میگفت بشرح آنچه برو مشکل بود. آه از این جور و تطاول که در این دامگه است! آه از آن سوز و نیازی که در آن محفل بود! در دلم بود که بی‏دوست نباشم هرگز، چه توان کرد؟که سعی من و دل باطل بود! دوش بر یاد حریفان بخرابات شدم، خم می‏دیدم خون در دل و پا در گل بود. بر بگشتم که بپرسم سبب درد فراق، مفتی عقل درین مسئله لا یعقل بود. راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی‏ خوش درخشید،ولی دولت مستعجل بود!

دید آن قهقهه کبک خرامان«حافظ»، که ز سر پنجه شاهین قضا غافل بود!

افسانه چنار و کدو

نشنیده‏ای که زیر چناری کدو بنی‏ بررست و بردوید بر او بر بروز بیست. پرسید از آن چنار که تو چند روزه‏ای؟ گفتا چنا:سال مرا بیشتر زسیست. خندید پس بدو که من از توبه بیست روز برتر شدم،بگوی که این کاهلی ز چیست؟ او را چنار گفت که امروزه‏ای کدو با تو مرا هنوز نه هنگام داوریست، فردا که بر من و تو وزد باد مهرگان‏ انگه شود پدید که نامرد و مرد کیست!

ناصر خسرو علوی